

جستاری در تعبیرات کنایی قرآن کریم

یعقوب پورجمال

چکیده

از عوامل تاثیرگذاری قرآن بر قلوب بشری، صرف نظر از اسلوب فصاحت و بلاغت، می‌توان به آرایه‌های بیانی و بدیعی به کار رفته در برخی آیات آن اشاره کرد. کنایات قرآنی یکی از این آرایه‌هاست که از اهمیت فوق‌العاده‌ای در انتقال مفاهیم برخوردار می‌باشد. مقصود از کنایه در قرآن، وجود ابهام و پیچیدگی در کلام خداوند و پوشیده سخن گفتن حضرتش با بندگان نیست بلکه، تعبیر کتابی قرآن با داشتن ویژگیهایی چون ایجاز و اسلوبهای ادبی، امکان تصور معنا و مفهوم را برای مخاطب در قالبها و صورتهایی زیبا فراهم می‌کند طوریکه شنونده مجذوب کلام خداوند شده و سعی می‌کند با دل سپردن به سخن او و دقت در مفهوم آن، به معنای رازگونه و پرمحتوایش پی برده و آن معنای پوشیده و فروپیچیده را از دل سخن دریابد.

پیشگفتار

یکی از عوامل گسترش سریع و شگفت‌انگیز اسلام را باید در فوق‌العادگی جاذبه قرآن و عمق تاثیرگذاری آن در قلوب بشری از رهگذار فصاحت و بلاغت [= شنوایی و رسایی] آن دانست. این مسأله چیزی است که در خود قرآن نیز بدان اشاره رفته است آنجا که می‌فرماید:

بَلْسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ^۱

قرآن در عین برخوردار از اسلوب فصاحت و بلاغت، از آرایه‌های بیانی همچون تشبیه [مانندگی]، استعاره، مجاز و کنایه و آرایه‌های بدیعی^۲ که در کسوت رموز و اشارات لطیف به قدرت نفوذ و تأثیر خود عمق بیشتری بخشیده است، نه تنها بی‌بهره نمانده است که سخن و سخنوران بزرگ را وام‌دار خویش ساخته است.

از میان آرایه‌های بیانی، کنایات قرآنی از جایگاه و موقعیت ویژه‌ای برخوردار است.

منظور از تعبیرات کنایی در قرآن، ابهام و یوشیدگی سخن در کلام خداوند نیست بلکه از باب الکنایه ابلاغ من التصریح، هدف، ضرورت توجه دادن شنونده به اهمیت پیام و برانگیختن او به تدبر و اندیشه، پیرامون نکته‌ها و پیامهای قرآنی است. به عبارت دیگر، کنایات قرآنی با داشتن ویژگیها و خصوصیاتِ چون ایجاز و اسالیب ادبی در عبارات، امکان تصور معنا و مفهوم را در قالبها و صورتهایی زیبا فراهم می‌کند به عنوان مثال در کریمه‌ی ۲۴ سوره مبارکه بقره «فَإِنَّ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَأْتُوا النَّارَ...» مشاهده می‌کنیم که چه زیبا در چند کلمه جامع اما کوتاه پرده از ناتوانی مشرکان در مانند آوری سوره‌ای قرآنی و ضرورت ترک عناد و لجبازی آنان برداشته است. و یا در آیه‌ی کریمه‌ی ۴۳ سوره مبارکه نساء «یا ایها الذین آمنوا... أُولَئِکُمْ النَّسَاء...» چه عالی و دل‌انگیز با اسلوب ادبی خاصی در پوششی از حجب و حیا اشاره به نزدیکی و مقاربت با زن می‌کند. با این توضیحات پر واضح است که کنایه مظه‌ری از مظاهر بلاغت بوده و ما را به تأمل و اندیشه برای رسیدن به معنای مورد نظر گوینده وا می‌دارد.

نظر به اینکه در خصوص کنایات قرآنی که یکی از زیباترین و جذابترین آرایه‌های ادبی قرآن شمرده می‌شود تا جایی که نگارنده اطلاع دارد، کار علمی و تحقیقی خاصی صورت نگرفته است، بر آن شدم تا با استفاده از چند منبع مهم تفسیری و برخی کتابهای مهم در حوزه علوم بلاغی، مشهورترین کنایات قرآنی را در مقاله‌ای با عنوان «هنرهای در تفسیرات کتاب قرآن» به رشته تحریر در آورده و آن را سرآغاز و دست مایه‌ای برای یک پژوهش جامع و کامل تحت عنوان «هنرهای تفسیرات کتاب قرآن در آینده نزدیک قرار دهم. پژوهشی که جای خالی آن در میان پژوهشهای قرآنی به شدت احساس می‌شود. از خداوند بزرگ می‌خواهم مرا در این کار مهم یاری کند.

کنایه در لغت

کنایه مصدر کنیث^۱ یا کنوت^۲ است در المعجم الوسیط^۳ کنایه از کئی برگرفته شده است: کئی - کنایه عن کذا: از... کنایه آورد یا به کنایه سخن گفت. و در فرهنگ لاروس^۴ کنایه از ریشه کَنَوُ است. استاد احمد امین شیرازی در کتاب آیین بلاغت^۵ می‌نویسد: «کنایه مصدر کنیت یا کنوت است عرب می‌گوید کنیت بكذا عن کذا که در این عبارت، کذای اوّل اشاره به ملزوم یعنی جمله‌ای که کنایه را می‌فهماند و کذای دوم که بعد از عن آمده است، اشاره به لازم یعنی جمله‌ای که معنای کنایی می‌دهد دارد.

کنایه در اصطلاح

در اصطلاح دانش بیان، کنایه عبارت یا جمله‌ای است که معنای ظاهری آن، مورد نظر گوینده نبوده و معنایی که در عمق و بطن جمله نهفته است مراد باشد و قرینه‌ای هم در جمله برای پی بردن به آن معنای باطنی نباشد یعنی با لفظی غیر صریح در معنا، چیزی به صورت مبهم بیان شود و مفهوم آن لفظ غیر صریح، که لازم آن عبارت است اراده شود و به عبارت خیلی خلاصه‌تر، کنایه آن است که ملزوم را آورده و لازم را اراده کنند مثلاً در عبارت «محمدٌ طویل النجاد» ملزوم، همان معنای ظاهری عبارت است (نیام شمشیر محمد دراز است) ولی این عبارت، کنایه از آدم دراز قامت است پس معنای باطنی این جمله آن است که قد محمد دراز است.

برای اینکه بیشتر و بهتر به مفهوم کنایه پی ببریم بهتر است به تعاریفی که بعضی از دانشمندان علوم بلاغت از کنایه ارائه کرده‌اند، نظری بیفکنیم:

یحیی بن حمزه علوی در کتاب الطراز^۶ در تعریف کنایه می‌نویسد: *أَنَّ اللَّفْظَ الدَّالَّ عَلَى الشَّيْءِ مِنْ طَرِيقِ الْمَفْهُومِ لَا بِالْوَضْعِ الْحَقِيقِيِّ وَالْمَجَازِيِّ*. یعنی کنایه لفظی است که دلالت بر معنای مورد نظر می‌کند اما از طریق مفهوم و ملزوم، و با حقیقت و مجاز فرق دارد.

ابوهلال عسگری ادیب بزرگ عرب می‌گوید: کنایه آن است که چیزی را مبهم بیان کنند با لفظی غیر صریح برحسب آنچه به غلط و توریه از آن عمل شده است چنانکه عنبری کرده است وقتی که کیسه‌ای از خار و کیسه‌ای از رمل و حنظله برای قوم خود فرستاد و با این عمل خواست بگوید بنو حنظله در میان عده‌ای زیاد مانند کثرت رمل و خار به سوی شما آمدند^۷. در همین کتاب به تعبیر کنایی دیگری بر می‌خوریم که اشاره به آن برای تفهیم بهتر مطلب خالی از لطف نیست. ابو هلال می‌گوید:

کسی درباره ابن هشام گفته است:

أَبُوكَ أَبٌ مَازَالَ لِلنَّاسِ مُوجِعاً لِأَعْنَاقِهِمْ نَفْراً كَمَا يَنْفَرُ الصَّفْرُ
إِذَا عَوَّجَ الْكِتَابُ يَوْمًا سَطُورَهُمْ فَلَيْسَ بِمَعْوجٍ لَهُ أَبْدأً سَطْرُ

یعنی: پدر تو پدري است که همیشه برای مردم رنج آور است و برگردنشان گودی است همانطوری که مرغ شکاری نوک می‌زند. اگر روزی نویسندگان سطرهای خود را کج کنند هرگز بری او سطری کج نیست.^۸

در کتاب جواهرالبلاغه احمد هاشمی^۹، در تعریف اصطلاحی کنایه چنین می‌خوانیم:
کنایه اصطلاحاً لفظی است که غیر معنایی که برای آن وضع شده است از آن اراده شده و

اراده معنای اصلی هم جایز است چون قرینه بازدارنده از اراده‌ی معنای اصلی وجود ندارد مثلاً در جمله «زَيْدٌ طَوِيلٌ النَّجَادِ» منظور این است که زید شجاع و بزرگ جثه است و با این تعبیر کتابی، از صراحت در اشاره به شجاع بودن و بزرگ جثه بودن امتناع شده و به طویل النجاد بودن که به معنای بلند بودن غلاف شمشیر است اشاره شده است پس مراد از این تعبیر بلند قد بودن زید و شجاع بودن اوست هر چند شمشیری حمایل نکرده باشد و با این وجود احتمال اراده معنای حقیقی (یعنی داشتن شمشیر بلند) به قوت خود باقی است.

با دقت در تعاریف ذکر شده برای کنایه، به راحتی می‌توان به اهمیت فوق‌العاده آن در فن بیان پی برد و به این نتیجه رسید که منظور از به کار بردن عبارات کنایی، آن است که گوینده یا نویسنده، با شیوه‌ای هنرمندانه و زیبا، خواننده یا شنونده را مجذوب کلام خویش ساخته و او را ناگزیر می‌کند که دل به سخن سپرده و با دقت در مفهوم عبارت، به معنای رازگونه و پرمحتوای آن پی برد دکتر میرجلال‌الدین کزازی درباره‌ی ارزش زیبا شناختی کنایه چنین می‌گوید: کنایه چهارمین فن از فنون دانش بیان به شمار می‌رود و ارزش زیبا شناختی آن در این است که سخندوست با دربگ و تلاشی ذهنی می‌باید سرانجام به معنای پوشیده و فروپیچیده در کنایه راه و راز آن را بگشاید.^{۱۰}

پس از آنکه، اندکی درباره معنای لغوی و اصطلاحی کنایه سخن گفتیم اکنون وقت آن رسیده است که به گشت و گذار در گلستان کنایات قرآنی پرداخته و در این زمینه آیاتی چند را از منظر کنایه مورد بررسی قرار بدهیم.

۱) اَبْيَضُ الْوَجْهِ وَ اسْوَدَا دَه

معنای ظاهری: سفیدی صورت و سیاهی آن. ابیضاض مصدر باب افعال (اَبْيَضَّ يَبْيِضُ اَبْيَاضًا) به معنای سپید شدن است. اسوداد نیز مصدر باب افعال و به معنای سیاه شدن است. اَبْيَضَّ وَجْهَهُ: صورتش سیاه شد. (از ریشه سود)
معنای کنایی: ابیضاضُ الْوَجْهِ کنایه از سربلندی و اسودادُ الْوَجْهِ کنایه از سرفکنندگی است.

در قرآن:

در کریمه‌ی ۱۰۶ سوره مبارکه‌ی آل عمران می‌فرماید: يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ... روزی بیاید که گروهی (یعنی مؤمنان) روسفید و گروهی (یعنی کافران) روسیاه باشند...^{۱۱}

وقتی به معنای ظاهری این آیه می‌نگریم چیزی که در ابتدای امر، به نظر می‌رسد این است که در قیامت بعضی رویشان سفید و بعضی دیگر سیاه خواهند بود. چون معنای ظاهری روسیاه آن است که کسی واقعاً چهره‌ای تیره و سیاه داشته باشد و معنای ظاهری روسفید آن است که، کسی واقعاً رویش سفید و درخشان باشد ولی با کمی دقت در می‌یابیم این جمله کنایی بوده و منظور از روسیاه، آدم رسوا و بدبخت و شرمسار و منظور از روسفید، انسان سربلند و سرافراز است. علامه محمدحسین طباطبائی صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان در صفحه ۲۸۹ جلد ۶ المیزان به کنایی بودن این کریمه قرآنی اشاره کرده و توضیحات بسیار ارزشمندی ارائه داده است.

علامه (ره) در این تفسیر در ذیل این آیه می‌نویسد: در این آیه چون مقام، کفر و ناسپاسی نمودن در برابر نعمت الهی است، و کفران نعمت هم مانند خیانتی است که موجب انفعال و خجالت صاحبش می‌شود لذا خدای تعالی در ذکر و یادآوری عذاب آخرتی اینگونه افراد، عذابی را که با خجالت و انفعال مناسب می‌باشد تذکر داده؛ یعنی از سیاه شدن چهره معصیتکاران نام برده (که در دنیا هم سیاه شدن چهره را کنایه از انفعال و خجالت می‌دانند) چنانکه جمله‌ی «فَأَمَّا الَّذِينَ اَسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ...» به این مطلب دلالت و یا اشعار دارد همچنین در طرف مقابل که ثواب شاکران را ذکر می‌فرماید موضوع سفید شدن چهره را تذکر می‌دهد که آن خود مناسب با مقام شاکران است همانطور که در دنیا نیز سفیدی رخساره را کنایه از خشنودی و راضی بودن می‌دانند.^{۱۲}

کاربرد ادبی

در زبان و ادب فارسی نیز سپید روی کنایه از سرافرازی و سیاه رویی کنایه از سر افکنده‌گی آمده است.^{۱۳}

حکیم نظامی گنجه‌ای می‌فرماید:

عقوبت مکن عذر خواه آمدم به درگاه تو روسیاه آمدم^{۱۴}

و خاقانی شروانی چکامه پرداز بزرگ شروان می‌گوید:

سپید روی ازل مصطفی است کثر شرفش سیاه گشت به پیرانه سر، سر دنیا^{۱۵}
توضیح آیه:

در توضیح این آیه می‌توان گفت که حالات و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او

در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحيات و افکار او در این جهان است. یعنی همانطور که ایمان و اعتقاد سالم و انجام وظایف و تلاش در خدمت به مردم در همین دنیا مایه سربلندی و روسفیدی بوده و بی‌ایمانی و وظیفه‌نشناسی و هرزگی و مردم‌آزاری مایه ذلت و سرافکنندگی و روسیاهی می‌شود در جهان دیگر نیز انسانهای با ایمان و صالح روسفید و سربلند، و انسانهای کافر و بی‌ایمان روسیاه و شرم‌نده و نگوینخت خواهند بود «وَجُوهٌ يُؤْمِنُ بِهَا قَوْمٌ مُّشْفِرَةٌ وَجُوهٌ كُفِّرَةٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ أُولَئِكَ هُمُ الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ»

آن روز طایفه‌ای (که اهل ایمانند) رخسارشان (چون صبح) فروزان است و خندان و شادمانند و رخسار گروهی گردآلود (غم و اندوه) است و به رویشان خاک (ذلت و خجلت) نشسته، آنها کافران و بدکاران عالمند.^{۱۶}

۲) الختم على السمع

معنای ظاهری: مهر بر گوش نهادن. اختلم مصدر الختم ختماً و ختاماً

السمع (ج اسماع): گوش.

معنای کنایی: ناشنوا کردن کسی به منظور عدم درک حقیقت و قدرت بصیرت و بینش را

از او گرفتن.

در قرآن:

در آیه ۷ سوره مبارکه‌ی بقره می‌فرماید: الختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم... که معنای

آن چنین است: قهر خدا مهر بر دلها و پرده در گوشها نهاد.^{۱۷}

کاربرد ادبی:

این عبارت یکی از زیباترین کنایات قرآنی است چرا که مهر بر گوش نهادن، کنایه از

بصیرت و بینش نداشتن است و پر واضح است که آدم کور دل از نعمت بصیرت و بینش

محروم است مولانا در مثنوی می‌گوید:

ای بسا اصحاب کهف اندر جهان پهلوی تو پیش تو هست این زمان

غار با او یاربا او در سرود مهر بر چشم است و بر گوشت چه سود^{۱۸}

هم او می‌گوید:

تا به آواز خدا نارد سبق^{۱۹}

مهر در گوش شما بنهاد حق

توضیح آیه :

سیاق آیه ششم همین سوره و برخی آیات دیگر قرآن نشانگر این حقیقت است که بعضی از کفار چنان در کفر و عناد و فسق و فجور خود گرفته شده بودند که دیگر بینش و بصیرت لازم را برای شناخت حقیقت نداشتند. این افراد به تدریج قابلیت هدایت را از دست داده و مشمول قانون اضلال الهی شده بودند که یکی از مشخصه‌های آن، مهر بر قلب و گوش آنان نهاده شدن از طرف خداوند بود و نتیجه‌اش این شده بود که هرگونه انذار و ارشاد و اندرز و موعظه، اثر و کارایی خود را از دست داده بود و هیچ حرکت و تحول مثبتی را در آنان ایجاد نمی‌کرد. در خصوص قانون هدایت و اضلال الهی که شامل گروه سعدا و اشقیاء از انسانها می‌شود در تفسیر المیزان ذیل آیه ۲۶ سوره مبارکه بقره مطالب بسیار مفیدی آمده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند.^{۲۰}

۳- ارتداد الطرف

معنای ظاهری: برگشتن چشم.

معنای کنایی: کنایه از زمان اندک و کوتاه.

در قرآن:

در آیه ۴۰ سوره مبارکه نمل می‌فرماید: وَقَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ... یعنی: و آن کس که به علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف برخیا یا خضر یا سلیمان که دارای اسم اعظم و علم غیب بود) گفت که من پیش از آنکه چشم به هم زنی تخت را بدینجا آرم...^{۲۱}

مرحوم علامه در المیزان می‌نویسد: کلمه طرف بطوریکه گفته‌اند به معنای نگاه و چشم برگرداندن است و ارتداد طرف به معنای این است که آن چیزیکه نگاه آدمی به آن می‌افتد در نفس نقش می‌بندد و آدمی آنرا ببیند و بفهمد که چیست؟ پس مقصود آن شخص این بوده که من تخت ملکه سبا را در مدتی نزدت حاضر می‌کنم که کمتر از فاصله نگاه کردن و دیدن باشد.^{۲۲}

در زبان و ادب دلاویز فارسی چشم بر هم زدن کنایه از زمان کوتاه و اندک است.

مباش غرّه سه ایام کامرانی و عیش که تا تو چشم زنی کارها دگر یابی
آن دل که بردند کمال از تویه صد سال افسوس که آن غمزه به یک چشم زدن برد^{۲۳}

شاعر می‌گوید:

می‌توان رفت به یک چشم پیریدن تا مصر تسوز کوتاه نظری راه صبا می‌بینی^{۲۴}
لسان الغیب حافظ شیرازی می‌گوید:

یک چشم به هم زدن غافل از آن ماه نباشید
شاید که نگاهی کند آگه‌اش نباشید

لازم به ذکر است که در زبان و ادب فارسی و عربی کلمه طرفه‌العین نیز در همین معنای کنایی به کار رفته است در کتاب فرهنگ معاصر نوشته دکتر آذرنوش آمده است: بطرفه عین و فی طرفه عین: در یک لحظه، در کوتاهترین زمانی که تصور آن می‌رود.^{۲۵}
توضیح آیه:

پس از آنکه حضرت سلیمان (ع) با ردّ هدایای ملکه سبا و برگرداندن فرستادگان او تصمیم به لشکرکشی به آن دیار می‌کند، بر آن می‌شود تا برای نشان دادن معجزه آشکار الهی و قدرت خدادادی خویش و همچنین بهتر فراهم کردن زمینه برای ایمان آوردن قوم سیاه تخت و آریکه ی ملکه‌ی ایشان را قبل از آمدنشان، پیش خود حاضر کند. بدین منظور روبه بزرگان خود از طایفه‌ی انس و جنّ کرده و می‌فرماید: کدامیک از شما قادر است پیش از آمدن آنان، تخت ملکه‌شان را پیش من حاضر آورد؟ در این هنگام ابتدا عفریت که از گروه جن بود آمادگی خود را برای انجام دادن این مأموریت اعلام می‌کند ولی هنوز حضرت سلیمان (ع) واکنشی نشان نداده بود که وزیرش جناب آصف بن برخیا اعلام می‌کند که در یک چشم به هم زدن توان انجام دادن این کار را دارد. که البته این کار را هم به شایستگی انجام می‌دهد. نکته‌ای که اینجا باید به آن توجه کنیم این است که منظور جناب آصف بن برخیا این نبود که حضرت سلیمان (ع) پلکهای چشمش را روی هم بگذارد و باز کند و تخت سلیمان را در مقابل چشمانش حاضر ببیند بلکه مراد او این بود که در کمترین زمان ممکن توان آوردن تخت بلقیس را دارد.

۴- الرِّبْطُ عَلَى الْقَلْبِ

معنای ظاهری: ربط مصدر و به معنای محکم کردن و بستن می‌باشد (رَبَطَ ٌ — رَبَطًا):
اَوْثَقَهُ وَشَدَّهٗ : آنرا بست)

و عبارت «الرِّبْطُ عَلَى الْقَلْبِ» به معنای محکم کردن دل و قلب است.

معنای کنایی: اطمینان دادن به کسی و آسوده خاطر کردن او.

در قرآن:

در آیه ۱۰ سوره مبارکه‌ی قصص می‌خوانیم: فَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا ۖ إِنَّ كَادَتْ تُكْبِدُ بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ یعنی: صبحگاه مادر موسی دلش (از هر چیزی جز یاد طفلش) فارغ بود و به حدی غم و اندوه قلبش را فراگرفت که اگر نه ما دلش را بر جای نگاه داشتیم تا ایمانش برقرار ماند نزدیک بود راز درونش را آشکار سازد.^{۲۶}

در میزان آمده است: «کلمه ربطنا» از ماده ربط است و ربط بر هر چیزی بستن آن است و در آیه‌ی شریفه، کنایه است از، اطمینان دادن به قلب مادر حضرت موسی (ع).^{۲۷}

و همچنین در کریمه‌ی ۱۱ سوره‌ی مبارکه‌ی کهف این چنین آمده است «وَرَبَّنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» یعنی: ما بر دل‌های پاک آنها علاقه (محبت و ایمان به خدا) را محکم ساختیم که آنها (در میان مشرکان و کافران عالم) قیام کرده و گفتند خدای ما پروردگار آسمانها و زمین است.^{۲۸}

مرحوم علامه (ره) در کنایی بودن این عبارت چنین می‌فرماید «الربط هو الشد و الربط علی القلوب کنایه عن سلب القلق و الاضطراب»^{۲۹} یعنی کلمه ربط به معنای بستن چیزی است ربط بر قلوب کنایه از گرفتن نگرانی و اضطراب از کسی است.

و در اساس البلاغه امام زمخشری اینگونه به کنایی بودن این عبارت اشاره شده است: ربط الله علی قلبه: صبره: یعنی خداوند صبر او را بیشتر کرد.^{۳۰}

توضیح آیه.

با توجه به مضمون آیه نخست، مادر حضرت موسی (ع) که بعد از تولد حضرت موسی به شدت نگران جان فرزندش بود. (چون به دستور فرعون همه فرزندان ذکوریتی اسرائیل می‌بایست سربریده می‌شدند) از طریق وحی (وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ... آگاه می‌شود که تنها راه نجات فرزند از خطر کشته شدن این است که او را در صندوقچه کوچکی گذاشته و به رود بیناندازد ولی مادر حضرت موسی بعد از اقدام به این کار و آگاهی از اینکه فرزندش را خانواده فرعون از رود گرفته‌اند نزدیک بود به خاطر عواطف و احساسات مادری پرده از راز بردارد که خداوند صبر او را بیشتر کرده و اطمینانش را بالا برد.

۵- شَدَّ الْعَضِدِ

معنای ظاهری: بستن بازو

معنای کنایی: یاری رساندن

در قرآن:

کنایه از تقویت کردن و پشت گرم کردن کسی است. در کریمه ۳۵ سوره مبارکه قصص اینگونه می‌خوانیم: «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا...» یعنی خدا به او فرمود که ما تقاضای تو را پذیرفته و به همدستی برادرت هارون بسیار بازویت را قوی می‌گردانیم و به شما در عالم قدرت و حکومت می‌دهیم... در تفسیرالمیزان می‌خوانیم: اینکه فرمود بازویت را بوسیله برادرت محکم می‌کنم کنایه است از اینکه تو را بوسیله او تقویت خواهم کرد.^{۳۱}

کاربرد ادبی

در اساس البلاغه می‌خوانیم: الْمُؤْمِنُ مَعْضُودٌ بِتَفِيقِ اللَّهِ وَمُعْتَصِدٌ بِهِ^{۳۲} یعنی فرد مؤمن تقویت شده و حمایت شده به توفیق و من الهی است و یا اینکه گفته می‌شود: هُوَ عَضِدِي وَهَمَّ أَعْضَادِي، یعنی او بازوی من است و آنان بازوان من هستند که کنایه از این است که او یا آنها تقویت کننده و یاوران من هستند.

در ادبیات دلاویز فارسی نیز کلمه بازو، کنایه از قدرت و توانایی است. امیر خسرو در کتاب لیلی و مجنون گفته است:

آن را که توافکنی به‌رزیست بردا شتتش به بازوی کیست

توضیح آیه:

حضرت موسی (ع) هنگامی که از طرف خداوند به رسالت مبعوث شده و مامور هدایت فرعون به سوی توحید و یکتا پرستی می‌شود به دلیل اینکه باکشتن یکی از فرعونیان از دست آنان متواری شده و فرار کرده بود با شنیدن این ماموریت مهم، نگران و مضطرب می‌شود چرا که فرعونیان در صدد انتقام برخوانند آمد و ممکن است این ماموریت مهم الهی به فرجام نرسد و اینجاست که خداوند از طریق وحی، همراهی و همکاری و حمایت حضرت هارون را به او بشارت داده و دل او را محکم و قوی می‌کند.

۶- قَطْعُ السَّبِيلِ

معنای ظاهری: بریدن راه

معنای کنایی: پیمودن راه - دزدی و چپاول کردن.

در قرآن:

به معنای بستن راه و سد کردن راه است. خداوند در کریمه ۲۹ سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: **أَتَيْتُكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ...** «شما به شهوترانی با مردان، خلوت کرده و راه (فطرت زناشویی) را قطع می‌کنید و در مجامع خود بی‌هیچ خجالت به کار قبیح می‌پردازید...»

علامه درالمیزان، مفهوم کنایی این آیه را چنین توضیح می‌دهد: مراد از قطع سبیل، اهمال گذاشتن طریق تناسل و لغو کردن آن است، چون راه تناسل عبارت است از نزدیکی و جماع با زنان، قوم لوط این راه را قطع نموده و آن را لغو کردند پس تعبیر به قطع سبیل کنایه است از اعراض از نسوان و ترک مقاربت با آنان.^{۳۳} البته نباید از نظر دور داشت که مفهوم حقیقی این تعبیر کنایی نه ترک آمیزش جنسی با زنان بلکه بستن راه و نشستن سر راه کاروانها برای چپاول و غارت اموال آنهاست و مرحوم علامه در این آیه با توجه به قرائن موجود در سیاق آیات است که واژه قطع السبیل را کنایه از ترک مقاربت با زنان می‌داند.

کاربرد ادبی

در زبان و ادب فارسی هم راه بستن کنایه از مانع شدن و سد کردن آمده است در دیوان

حافظ می‌خوانیم:

فریاد که از شش جهتم راه ببستند آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

اگر نه دایره عشق راه برستی چونقطه حافظ سرگشته در میان بودی^{۳۴}

توضیح آیه:

قوم لوط به دلیل غوطه‌ور شدن در مفساد اخلاقی از جمله فحشاء و روابط نامشروع جنسی، وقاحت و گستاخی را به حدی رسانده بودند که به تدریج به عمل شنیع لواط و همجنس بازی روی آورده و به مرور چنان با این عمل زشت خوگرفته بودند که علنی و آشکارا در اجتماعات خود و جلوی چشم دیگران به این کار مبادرت می‌کردند. در این آیه حضرت لوط بالحن تند و عتاب‌آمیزی قومش را خطاب قرار داده و با سه نوع تعبیر کنایی که یکی از آن

تعبیرات، کلمه تقطعون السبیل می باشد به آنها هشدار می دهد که شیوه صحیح ارضای غریزه جنسی را که همان مقاربت و نزدیکی با زنان است مورد بی توجهی قرار ندهند.

۷- تَقْلِيبُ الْكَفَّيْنِ

معنای ظاهری: (تقلیب مصدر قلب: برگرداند) زیر و رو کردن دو دست، پشت و رو کردن

دو دست:

معنای کنایی: اظهار ندامت و پشیمانی.

در قرآن:

به معنای زیر و رو کردن دو دست. کنایه از ندامت و پشیمانی

در کریمه ۴۲ سوره مبارکه که کهف آمده است: وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا... و میوه های آن نابود گشت و بنا کرد دو دست خویش به حسرت آن مالی که در آن خرج کرده بود زیر و رو همی کرد.^{۳۵}

علامه در المیزان به کنایی بودن این عبارت اشاره کرده و چنین می فرماید: و اینکه فرمود (فأصبح يقلب كفيه) کنایه از ندامت است چون شخص نادم بیشتر اوقات، حالات درونی خود را با پشت و رو کردن دستها مجسم می سازد.^{۳۶}

کاربرد ادبی

در اساس البلاغه امام زمخشری آمده است: فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ: يَتَذَمُّ.^{۳۷}

در ادب فارسی هم عبارت «دست از افسوس بر یکدیگر مالیدن» کنایه از حسرت و ندامت بردن است. صائب تبریزی در دیوان خود می گوید:

نشد روز قیامت هیچ کاری دستگیر من بجز دستی که بر یکدیگر از افسوس مالیدم^{۳۸}
توضیح آیه:

با توجه به سیاق آیات قبلی، خداوند متعال برای اینکه به انسانهای غرق شده در زینتها و ظواهر زندگی دنیوی که موجب غفلت و اعراض آنها از یاد خدا شده بود، بی اعتباری و ناپایداری زخارف دنیوی را نشان دهد مثل زیبایی زده و تصویری از وضعیت زندگی دو انسان را که یکی برخوردار از نعمتهای دنیوی ولی محروم از نعمت ایمان و اعتقاد و دیگری محروم از نعمتهای پر زرق و برق دنیا ولی برخوردار از نعمت ایمان و اعتقاد بوده اند را به نمایش

گذاشته و در نهایت پایان کار فرد بی‌ایمان را که مست و فریفته مال و ثروت خود شده بود را با حسرت و اندوه و پشیمانی حاصل از نباه شدن و از بین رفتن درختان و باغهای میوه و محصول به تصویر می‌کشد.

۸- اتَّخَذُ لَشَىءٍ وَّرَاءَ الظَّهْرِ:

معنای ظاهری: گرفتن چیزی در پشت سر

معنای کنایی: فراموش کردن.

در قرآن:

در کریمه ۹۲ سوره مبارکه هود چنین آمده است: قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْتُمِ أَنْعَزَ عَلَيْنِكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَتَّخَذْتُمُوهُ وَّرَاءَ كُمِ ظَهْرِيًّا. حضرت شعیب گفت: ای قوم من آیا فامیل من به نزد شما گرانقدرتر از خدایند که شما خدا را پشت سر گذاشته‌اید و فراموش کرده‌اید.^{۳۹}

علامه طباطبایی (ره) در این زمینه می‌فرماید: ظهري منسوب به ظهر است بفتح (طاء) معجمه ولی در حال نسبت، کلمه تغییر پیدا کرده (طاء آن مکسور شده). یعنی: به چیزی که پشت سر قرار گیرد و بکلی فراموش شود، گفته می‌شود (اتخذہ وراء ظهره) یعنی آنرا فراموش کرد و بیاد نیاورد و بدان اعتنا نکرد.^{۴۰}

کاربرد ادبی

در ادبیات ما ترکیب پشت سر، کنایه از قفای سرآمده است. در فرهنگ بهار عجم که لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی را گرد آورده است می‌خوانیم:

وربش‌نوم ز پشت سر آواز دلکشت خود پیشتر دویده ز آواز بگذرم
وصل تو را ز پیش زخم بانگ و از شعف پس پس چنان روم که ز آغاز بگذرم^{۴۱}

توضیح آیه:

سیاق آیات بازگوکننده داستان حضرت شعیب (ع) و قوم او است این قوم که اهل مدین بودند از مسیر توحید خارج شده و به تدریج فساد در شکل‌های مختلف مخصوصاً کم فروشی در میان آنها شدت می‌یابد حضرت شعیب با تبشیر و انذار و موعظه‌های رسا و سازنده، این قوم سرکش را به پذیرش توحید و کنار گذاشتن فساد دعوت می‌کند و زمانی که باعناد و عصیان و نافرمانی آنها روبرو شده و به اتفاق گروه اندک مؤمنین، مورد ایذا و اذیت آنها قرار

گرفته و واکنش حیرت‌انگیز آنها را می‌بیند که قصد کشتن او را داشته و فقط بخاطر رعایت حال فامیل و نزدیکیانش و احترام و تکریم آنها از قتلش خودداری می‌کنند با یک تعبیر زیبایی سخن بی‌اساس آنها را نقض کرده و به آنها می‌فهماند که رعایت احترام و حفظ جانب خدا واجبتر از رعایت حال فامیل حضرتش می‌باشد چرا که حضرت از جانب خداست که مردم را به قبول توحید و یکتاپرستی دعوت می‌کند نه از جانب فامیل و آشنایان خود، پس سزوار نیست خدا مورد نسیان و فراموشی قرار گرفته و مردم به بهانه‌های واهی از قبول حقیقت شانه خالی کنند.

۹- قَصْرُ الطَّرْفِ

معنای ظاهری: کوتاه کردن چشم.

معنای کنایی: باحیا و ناموسدار بودن.

در قرآن:

در کریمه ۵۶ سوره مبارکه الرحمن چنین آمده است: فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ
أَنَّهُنَّ كَبَلٌ مِّنْ لَّيَالٍ. یعنی: در آن بهشته‌ها زنان زیبای با حیایی است (که به چشم پرناز خویش
جز به شوهران خود ننگرند) و دست هیچ کس پیش از آنها بدان زنان نرسیده است.^{۴۲}

علامه در تفسیر این آیه می‌فرماید: کلمه طرف به معنای کاسه چشم است و مراد به کوتاهی
طرف این است که همسران بهشتی به شوهران خود اکتفا می‌کند و چشمداشتی به دیگران
ندارند.^{۴۳}

کاربرد ادبی

در اساس البلاغه زمخشری نیز آمد: است و هُنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ: قَصْرُهَا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِنَّ
یعنی زنانی که چشمانشان را از دیگران کوتاه کرده و فقط برای همسرانشان حبس می‌کنند.^{۴۴}
توضیح آیه:

خداوند در این سوره بعد از اینکه به سرانجام شوم و تاسف بار اشقیای اشاره کرده است
شروع به وصف حال سعدا یعنی کسانی کرده که در این دنیا در زمره‌ی مؤمنین حقیقی بوده و تا
توانسته‌اند در کسب فضایل و تحصیل رضایت خالق یکتا تلاش کرده‌اند. در این توصیف
حال، بعد از اشاره به برخورداري بهشتیان از نعمتهایی چون منازل باشکوه در بهشت با

امکانات فراوان و فرشها و تختهای عالی و لباسهای فاخر و غیره، نعمت کامجویی از زنان زیبارویی بهشتی را نیز گوشزد کرده و این زنان را متصف به صفاتی بیان می‌کنند که یکی از آن صفات سر به زیری و حجب و حیای آن زنان است که همواره چشم از دیگران برداشته و به شوهران خود بسنده و کفایت می‌کنند. البته به نظر می‌رسد که یکی از پیامهای این تعبیر کنایی این می‌تواند باشد که در این دنیا زنانی که با سر به زیری و حیای خود، تنها به شوهران و محارم خود اکتفا کرده و اجازه هرگونه سوءاستفاده را به اجانب و نامحرمان نمی‌دهند. شایستگی این را دارند که در زمره بهشتیان قرار بگیرند.

۱۰- غَضُّ الْبَصَرِ

معنای ظاهری: برهم نهادن پلکهای چشم.

معنای کنایی: ترک نگاه به زن نامحرم.

در قرآن:

به معنای روی هم نهادن پلکهای چشم و کنایه از ترک نگاه به زن نامحرم.

در کریمه ۳۰ سوره مبارکه نور می‌خوانیم: قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...

یعنی به مردان مؤمن بگو، دیدگان خویش از نگاه به زنان اجنبی باز گیرند.

در تفسیر ارزشمند المیزان در خصوص کنایی بودن این آیه چنین آمده است: کلمه غَضُّ

به معنای روی هم نهادن پلکهای چشم است... و این آیه به جای اینکه از چشم چرانی نهی

کند، نگاه به زن اجنبی را برای مردان و نگاه به مرد اجنبی را برای زنان تحریم فرموده است.^{۴۵}

کار ادبی

شیخ اجل سعدی شیرازی می‌گوید:

از در درآمدی و من از خود به در شدم گفتمی کزین جهان به جهان دگر شدم

من چشم از او چگونه توانم نگاه داشت کساؤل نظریه دیدن او دیده ور شدم^{۴۶}

توضیح آیه:

با توجه به سیاق آیات سوره مبارکه نور که به سوره احکام و سوره خانواده مشهور است،

این حقیقت به چشم می‌خورد که خداوند در این سوره بصورت جدی مقابله با پدیده فحشا و

رابطه نامشروع جنسی را در دستور برنامه‌های سازنده تربیتی خود قرار داده و برای این منظور

با ارائه ساز و کار لازم و مفید و سازنده، سالم‌سازی جامعه اسلامی را از این بیماری خطرناک و پی‌آمدهای نامطلوب آن مدنظر قرار داده است و یکی از آن راه‌کارها برای مقابله با شیوع فساد و فحشا در جامعه را پایبندی مؤمنین به ضرورت تنظیم روابط سالم با جنس مخالف در یرتو تبعیت و پیروی از برخی دستورالعملها می‌داند که یکی از آن دستورالعملها ضرورت حفظ حریم نگاه و نیالوده شدن به مرض چشم‌چرانی است که در واقع منشأ و ریشه‌ی پدیده‌ی فحشا در هر جامعه‌ای، نگاههای غیر ضروری و مغرضانه و شهوت‌انگیز بعضی از مردان و زنان به یکدیگر می‌باشد.

پی نوشتها

- ۱- قرآن کریم، سوره‌ی شعراء آیه ۱۹۵
- ۲- آرایه‌های بدیعی قرآن در کتابی به نام بدیع القرآن نوشته‌ی ابن ابی الاصبح مصری مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب با ترجمه‌ی دکتر سید علی میر لوحی توسط مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی به سال ۱۳۶۸ منتشر شده است.
- ۳- المعجم الوسیط.
- ۴- فرهنگ لاروس.
- ۵- شیرازی، احمد امین، آیین بلاغت، ج ۱۳۷۰ ش، ج ۳، ص ۴۸۷
- ۶- انعام فوّال، عکّاوی، المعجم المفصل فی علوم البلاغه، چاپ دوم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۶ م، ص ۶۲۸.
- ۷- ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل، عسکری، معیارالبلاغه، ترجمه‌ی دکتر محمد جواد نصیری، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش، ص ۴۸۱.
- ۸- همان: ص ۴۸۱
- ۹- هاشمی، سیداحمد، جواهر البلاغه فی المعانی والبیان والبدیع، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۲۷۳.
- ۱۰- کزازی، میر جلال‌الدین، بیان، چاپ ششم، نشر مرکز تهران، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۵۶.
- ۱۱- مرحوم الهی قمشه‌ای، مهدی، ترجمه‌ی قرآن کریم، انتشارات اسوه
- ۱۲- نیری بروجردی، ترجمه‌ی تفسیرالمیزان، چاپ دوم، قم، انتشارات مؤسسه‌ی مطبوعات دارالعلم، ج ۶، ص ۲۸۹.
- ۱۳- عفیفی، رحیم، فرهنگنامه‌ی شعری، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۱۸۹
- ۱۴- کلیات خمسه حکیم نظامی گنجه‌ای، انتشارات امیرکبیر، ج چهارم، ۱۳۶۶ ش، ص ۸۴۳.
- ۱۵- دیوان خاقانی، ویراسته‌ی دکتر میر جلال‌الدین کزازی، نشر مرکز. چاپ اول، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۰.
- ۱۶- قرآن کریم، سوره‌ی عبس، آیات ۳۸ تا ۴۳.
- ۱۷- الهی قمشه‌ای، پیشین.

- ۱۸- فرهنگنامه شعری، پیشین، ص ۲۴۱۴
- ۱۹- میرزا نیا، منصور، فرهنگنامه‌ی کنایه، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸ ش
- ۲۰- علامه طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۲ ش، ج ۱، ص ۹۰
- ۲۱- الهی قمش‌های، پیشین.
- ۲۲- موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه‌ی تفسیرالمیزان، تهران، انتشارات محمدی، ج ۳۰، ص ۲۸۶
- ۲۳- فرهنگنامه شعری، پیشین، ص ۶۴۸.
- ۲۴- همان، ص ۲۶۹۷
- ۲۵- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر، تهران، ج دوم، نشر نی، ۱۳۷۹ ش، ص ۳۶۹
- ۲۶- الهی قمش‌های، پیشین.
- ۲۷- موسوی همدانی، پیشین، ج ۳۱، ص ۱۹.
- ۲۸- الهی قمش‌های، پیشین.
- ۲۹- علامه طباطبایی، پیشین، ج ۱۳ ص ۲۶۸.
- ۳۰- ابی‌القاسم محمودین عمر زمخشری، اساس البلاغه، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۰، ۲۰۰۰ م.
- ۳۱- موسوی همدانی، پیشین، ج ۳۰، ص ۵۴.
- ۳۲- زمخشری، پیشین.
- ۳۳- موسوی همدانی، پیشین، ج ۳۰، ص ۱۹۷.
- ۳۴- دیوان حافظ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی‌علی‌شاه، ج ۳۰، ۱۳۸۰ ش، غزل ۸۹، ص ۱۲۳.
- ۳۵- الهی قمش‌های، پیشین.
- ۳۶- موسوی همدانی، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۸۱
- ۳۷- زمخشری، پیشین
- ۳۸- فرهنگنامه شعری، پیشین، ص ۹۵۰.
- ۳۹- الهی قمش‌های، پیشین.
- ۴۰- موسوی همدانی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۷۴.
- ۴۱- بهار، لاله تیک، فرهنگنامه‌ی بهار عجم، نصیح دکتر کاظم دزفولیان.

۴۲- الهی قمشهای، پیشین.

۴۳- موسوی همدانی، پیشین، ج ۳۷، ۲۲۴.

۴۴- زمخشری، پیشین.

۴۵- موسوی همدانی، پیشین، ج ۲۹، ص ۱۶۱.

۴۶- کلیات سعدی شیرازی، انتشارات ققنوس، چ سوم، ۱۳۶۸ ش، غزلیات ص ۶۵۹.

